

# نه برای صمد، نه برای جلال

روایت‌هایی از فعالیت‌های فرهنگی حسینیه ارشاد و مخالفت با سیاسی شدن



غلامرضا امامی

اماز حضورم در حسینیه ارشاد رضایت خاطر داشتم. حسینیه کارمند زیادی نداشت. خود آقای میناچی بود، آقای به نام مقدم و مرحوم حمیدزاده و مرحوم صبحدل که اذان می‌گفت و مداحی می‌کرد. در حسینیه ارشاد عنوان سخنرانی‌ها معمولاً از قبل مشخص می‌شد؛ سفارش سخنرانی، تازگی داشت و به همین دلیل به سخنرانان بابت سخنرانی‌شان پولی هم پرداخت می‌شد. چارچوب و موضوع سخنرانی‌ها را هم یک هیئت علمی که در رأس آن استاد مطهری بود مشخص می‌کردند. آقای مطهری کوشش داشت حسینیه ارشاد یک مؤسسه تحقیقاتی بانگهی نوبه دین باشد. حتادر ساختمان حسینیه ارشاد هم نوآوری شده بود. معماری نو و زیبایی داشت و حاضران روی صندلی‌های شیبکی می‌نشستند.

حسینیه ارشاد دستگاه‌های کپی و چاپ داشت و سخنرانی‌ها — بیش تر سخنرانی‌های دکتر شریعتی — خیلی زود پیاپی سازی و چاپ و توزیع می‌شد. همین انتشار و دست‌به‌دست شدن سخنرانی‌ها بود که دکتر شریعتی را تکثیر کرد؛ هم مشتاقانش زیاد شد و هم منتقدان جدی در دو گروه مذهبیون سنتی و چپ‌اندیش پیدا کرد. مثلاً یک بار که به دیدار دکتر امیرحسین آریان‌پور رفته بودم، گفت دکتر شریعتی چند نفر را مأمور کرده که به من با چاقو حمله کنند. گفتم بعید می‌دانم چنین باشد. حدس زدم دست‌هایی در کار است تا آتش بیفرزند گفتم من حتماً با دکتر شریعتی تماس می‌گیرم و به شما خبر می‌دهم. به دیدار دکتر شریعتی رفتم و حکایت را باز گفتم. رنگ دکتر تغییر کرد. سیگاری آتش زد و گفت «آخر من و این فکرها، هرگز از روح من از این حرف‌ها بی‌خبر است. برای دکتر آریان‌پور هم احترام قائلم و ایشان را دشمن نمی‌دانم و فقط آندیشه‌اش را رقیبی برای آندیشه‌ام می‌دانم. به ایشان سلام برسان و بگو این حرف‌ها کار ختاسان است». انتقادها و حرف‌وحیدها درباره دکتر شریعتی تا آن‌جا پیش رفت که شایع شد در حسینیه ارشاد با دست بسته نماز خواند می‌شود و «علی ولی‌الله» از اذان حسینیه حذف شده است. همه این‌ها به نوآوری‌های حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی برمی‌گشت. از جمله نوآوری‌های دکتر، اجرای نمایش‌نامه‌های اوژدر و سر به داران در حسینیه ارشاد بود؛ اقدامی که برای یک مؤسسه مذهبی تازه‌گامی داشت. تا سال ۴۹ که من در حسینیه ارشاد بودم شاهد روابط صمیمانه استاد مطهری و دکتر شریعتی بودم. هنوز خبری از اختلاف نبود.

مدیران حسینیه فعالیت مستقیم سیاسی را در حسینیه ارشاد نمی‌پذیرفتند. آقای علی‌آبادی که دادستان بود به این علت در هیئت‌مدیره حسینیه ارشاد حضور داشت که جنبه‌های قانونی و حقوقی در آن‌جا رعایت شود. آقای مطهری هم استاد دانشکده الهیات بود و به فعالیت‌های حسینیه نگاهی سیاسی نداشت و رویکردش پژوهشی بود. به همین دلیل بود که مدیران حسینیه حتا یک سخنرانی برای آیت‌الله طالقانی و یا مهندس بازرگان نگذاشتند. یاد هست وقتی صمد بهرنگی در گذشت، جلال آل‌احمد از من پرسید که آیا می‌شود مراسم ختم او را در حسینیه ارشاد بگیریم. به مدیران حسینیه گفتم اما قبول نکردند. وقتی خود جلال هم در گذشت، دوست داشتیم در حسینیه ارشاد برایش مراسمی گرفته شود اما باز هم موافقت نشد. اول بار که او را به حسینیه ارشاد دعوت کردم، آمد و حسینیه نظرش را جلب کرد. آقای میناچی راه جلال معرفی کردم و او پیشنهاد کرد سمیناری برای حج در حسینیه ارشاد برگزار شود. پیشنهاد دیگرش خرید برخی نقاشی‌های قدیمی با موضوع معراج از نقاشان قدیمی بود تا در حسینیه آویزان شود.

بنویسد دکتر یک دفترچه خشتی چهل برگ را برای مرحوم مطهری فرستاد که در صفحه اول آن با خط بسیار بزرگی نوشته بود: «استاد گرامی! من این مقاله را با توجه به روایات اهل سنت نوشتم. این نوشته را به چاقوی مصلحت‌اندیشی شما می‌سپارم. هر جا را که صلاح دانستید حک و اصلاح فرمایید». مقاله را برای تایپ دادیم و بدون تغییر، همان گونه که دکتر شریعتی نوشته بود، چاپ شد. بدین ترتیب کتاب محمد خاتم پیامبران اولین کتابی شد که حسینیه ارشاد در سال ۴۷ منتشر کرد. در کنار کارهای این کتاب، پیاده کردن متن چند سخنرانی درباره نهضت امام حسین (ع) را هم استاد مطهری بر عهده‌ام گذاشتند. سخنرانی‌ها را پیاده و ویرایش کردم و هنگامی که کار آماده شد، استاد مطهری با صمیمیت گفتند «حالا که این کار را کردی، نام آن را هم خودت انتخاب کن». «حماسه حسینی» را پیشنهاد کردم که در نظر من عنوان مناسبی بود. استقبال کردند و سخنرانی‌ها به همین نام چاپ شدند.

به بهانه آغاز قرن پانزدهم بعثت، به پیشنهاد و مدیریت فکری استاد مطهری، مراسم جشنی را حسینیه ارشاد در پنج روز برگزار کرد. تا آن زمان رسم این بود که در حسینیه مراسم عزاداری می‌گرفتند اما این بار در حسینیه جشن برگزار شد. از دکتر شریعتی هم دعوت شد و برای نخستین بار ایشان در حسینیه ارشاد سخنرانی کرد و در خشید. مسابقه‌ای هم برگزار شد برای انتخاب بهترین شعرهایی که درباره پیامبر سروده شده بود. هنوز چهره نجیب و معنوی استاد حبیب یغمایی را به خاطر دارم که بیانیه هیئت داوران آن مسابقه را خواند. آقای احمد فیروز کوهی در سبک کهن برگزیده شد و آقای موسوی گرامرودی در شعر نو. در آن جشن، سرودی هم از اقبال لاهوری خوانده شد که خوانندگانش همه پسر بودند. چند ساعتی بعد از خوانده شدن سرود آقای مطهری را بسیار ناراحت دیدم. علت ناراحتی را پرسیدم و استاد گفت «آقایان سنتی گفته‌اند که در حسینیه ارشاد ترانه خوانده می‌شود».

در بخش پژوهشی حسینیه کار می‌کردم و حقوق بگیر بودم. حقوق دریافتی‌ام زیاد نبود و اگر قرار بود به آن بسنده کنم کفاف زندگی‌ام را نمی‌داد.

وقتی جلال در گذشت، دوست

داشتیم در حسینیه ارشاد برایش مراسمی گرفته شود اما موافقت نشد. اول بار که جلال را به حسینیه ارشاد دعوت کردم و آقای میناچی را به او معرفی کردم پیشنهاد کرد سمیناری برای حج در حسینیه برگزار شود. پیشنهاد دیگرش خرید برخی نقاشی‌های قدیمی با موضوع معراج از نقاشان قدیمی بود تا در حسینیه آویزان شود.

سال ۱۳۴۶ که دانشجو شدم و به تهران آمدم دیگر برای حسینیه ارشاد ساختمانی بزرگ ساخته شده و حسینیه تبدیل به یک مؤسسه آموزشی — تحقیقاتی شده بود. پیش‌ترش هم که هنوز حسینیه ساخته نشده بود و جلسات سخنرانی زیر یک چادر بزرگ در چاله هرز (مکان فعلی مسجد قبا) برگزار می‌شد، گاهی که از مشهد و یا خرمشهر به تهران می‌آمدم، برای شرکت در سخنرانی‌ها به آن‌جا می‌رفتم. دوستان مشترکی را هم می‌دیدم از جمله مسعود احمدزاده که در مشهد با هم هم‌مدرسه‌ای بودیم. مطهری از محمدتقی شریعتی خواسته بود که برای حضور بیش تر در حسینیه ارشاد ساکن تهران شود. منزل استاد شریعتی در کوچه‌ای پشت مجلس شورای ملی بود و گاهی به آن‌جا می‌رفتم. در یکی از این دیدارها بود که یکی از دوستان پیشنهاد همکاری با حسینیه ارشاد را داد.

آن دوست که پیشنهاد همکاری با حسینیه ارشاد را داد، مرا به آقای مطهری — با شناختی قبلی که ایشان از من داشت — معرفی کرد. سال ۴۱ که هنوز شانزده ساله بودم، پیشنهادی برای جمع‌آوری در مشهد درباره تبلیغات و این‌که ما چگونه در بیان حقایق اسلامی و تبلیغات اسلامی، در مقایسه با مذاهب دیگر و به‌ویژه مسیحیت، آگاهی کمی داریم، سخنرانی کرده بودم. این سخنرانی با عنوان «ارزش تبلیغ» چاپ شده و نسخه‌ای از آن به تهران و به دست آقای مطهری رسیده بود. آن زمان شاگرد دبیرستان علوی مشهد بودم که ایشان برای من نامه‌ای به آدرس دبیرستان فرستادند. در پشت پاکت مرقوم شده بود: تهران، مدرسه خان مروی، مرتضی مطهری. (اصل این نامه را چند سال قبل به کتابخانه ملی سپردم تا در مرکز اسناد کتابخانه ملی حفظ شود). روزی که در حسینیه ارشاد به دیدن ایشان رفتم و خود را معرفی کردم، با چهره و صدایی بسیار مهربان، مرا مورد لطف قرار دادند و گفتند که به خاطر پانزدهمین قرن بعثت پیامبر (ص) حسینیه ارشاد می‌خواهد مجموعه مقالاتی از اسلام‌شناسان ایرانی را به صورت یک کتاب منتشر کند. خواستند در کار تدوین کتاب همکاری کنم. فهرستی را نشانم دادند که نام کسانی بود که می‌خواستند مقاله بنویسند. این چنین بود که با تشویق و حمایت ایشان، در بخش فرهنگی حسینیه ارشاد، زیر نظر مستقیم شخص ایشان مشغول به کار شدم.

برنامه کار ما در تهیه کتاب چنین بود که نوشته‌ها را می‌گرفتم و پس از تایپ و ویرایش، به نظر استاد مطهری می‌رساندیم تا آماده چاپ شود. مقاله اول کتاب نوشته دکتر سید حسین نصر بود. مقاله را سفارش دادم و از ایشان گرفتم. دکتر سید جعفر شهیدی هم به دعوت آقای مطهری شرح حال پیامبر (ص) را نوشتند. درباره جهان در عصر بعثت هم آقایان باهنر و هاشمی رفسنجانی مقاله‌ای راهیه کردند. از دکتر علی شریعتی هم دعوت شد «از بعثت تا هجرت» پیامبر (ص) را